

Study of contrastive status and function of city and village in Persian Classic literature

Dr. Farhad Mohammadi*

Abstract

The reflection of city and village in the Persian literature shows that the kind of viewing to these two words in the classic literature is different with the ones in the contemporary literature. The past Persian poets and writers look at the city and village in a way that is now common among the people. The images of poets, the symbols of mystics and the proverbs of people all show the different looks at the city and village. The village has the negative portrait that all indecent adjectives have been attributed to it. In contrast, the city has been regarded as a symbol of positive conceptions. But in the contemporary literature this subject is different. In this paper, our main approach is based on the study of city and village in the works of past literature. In addition to this, we will mention the portrait of city and village in the contemporary literature. The influence of cultural and social backgrounds on symbols made by city and village and the influence of environment on mind that Mowlavi has paid attention to it are result of this paper.

Keywords: City, Village, Persian Classic literature, Contrastive relationship, Social backgrounds.

* Assistant Professor, Department of Kurdish Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, Kurdistan University, Sanandaj, Iran. f.mohammadi@uok.ac.ir

Date of receipt: 2020-05-02, Date of acceptance: 2020-10-04

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

بررسی جایگاه و کارکرد تقابلی دو واژه‌ی «شهر» و «روستا» در ادبیات سنتی فارسی

(مقاله پژوهشی)

دکتر فرهاد محمدی^۱

چکیده

بازتاب دو واژه‌ی «شهر» و «روستا» در ادبیات سنتی فارسی نشان می‌دهد که از نظر کارکردی و ارزشی رابطه‌ی تقابلی بین آن‌ها وجود دارد. تصویرسازی‌های شاعران، رمزپردازی‌های عارفان و مفاهیمی که در متون ادبی گذشته با شهر و روستا بیان شده است، همگی بر نگاه ارزشگذارانه‌ی متفاوت نسبت به آن دو دلالت می‌کند. در این نگاه تقابلی، روستا در قطب منفی قرار گرفته که تمام صفات مربوط به این قطب، بدان نسبت داده شده است؛ در مقابل، شهر متعلق به قطب مثبت است که برای بیان مفاهیم و مضامین پسندیده به کار رفته است. در این نوشتار که موضوع آن ماهیت بین‌رشته‌ای دارد و به ادبیات و جامعه‌شناسی مربوط می‌شود، به روش تحلیلی — توضیحی مفاهیم مربوط به دو واژه‌ی «شهر» و «روستا» در آثار ادبی واکاوی می‌شود تا مشخص گردد که شاعران و نویسندگان گذشته در رابطه با مسأله‌ی نگاه متفاوت به شهر و روستا چه معیارها و ملاک‌هایی را در نظر داشته‌اند. دستاورد پژوهش بر این قضیه دلالت دارد که منشاء و علت اصلی نگاه متفاوت به شهر و روستا در ادبیات گذشته، توجه به تأثیر محیط بر ذهن انسان بوده که مولانا بیش از دیگران بدان پرداخته است. نقش و تأثیر عینی زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز در تصویرسازی‌ها و رمزپردازی‌هایی که با شهر و روستا صورت گرفته، به‌وضوح قابل مشاهده است.

کلیدواژه‌ها: شهر، روستا، ادبیات سنتی فارسی، رابطه‌ی تقابلی، زمینه‌های اجتماعی

^۱ استادیار گروه زبان و ادبیات کُردی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران
f.mohammadi@uok.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹، ۰۲، ۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹، ۰۷، ۱۳

۱- مقدمه و بیان مسأله پژوهش

در آثار ادبی گذشته نمونه‌هایی از تصویرهای شعری و رمزهای عرفانی را می‌توان مشاهده کرد که با دو عنصر شهر و روستا انجام شده است. از نظر ارزشی جایگاه و کارکرد این دو عنصر در تصویرسازی‌ها و رمزپردازی‌ها طوری است که در تقابل هم قرار دارند. در این رابطه‌ی تقابلی شهر در قطب مثبت و روستا نیز در قطب منفی قرار گرفته است. این مسأله منحصر به شاعر یا نویسنده و حتی دوره‌ی خاصی نیست، بلکه چنین رابطه‌ی تقابلی‌ای بین شهر و روستا در شعر و نثر و در دوره‌ها و حوزه‌های مختلف ادبیات قابل مشاهده است. افزون بر تصویرسازی‌ها و رمزپردازی‌ها، در موضوع‌های دیگری همچون هجو و مفاخره و حتی در برخی حکایت‌ها و مثل‌ها نیز همین رابطه‌ی تقابلی بین شهر و روستا محوریت دارد. از دیدگاه جامعه‌شناختی بروز چنین مسأله‌ای در ادبیات سنتی به روابط قدرت نابرابر شهر و روستا در نظام ارزشگذاری جامعه مربوط می‌شود؛ در واقع آنچه در شکل‌گیری شکاف بین این دو واژه نقش داشته و بر بار معنایی و ارزشی آن‌ها تأثیر گذاشته، زمینه‌های اجتماعی بوده است.

نگاه تقابلی و دوگانه به شهر و روستا منحصر به شاعر یا نویسنده‌ی خاصی نبوده و در تمام دوره‌ها وجود داشته است؛ حتی در شعر معاصر نیز همین رابطه‌ی تقابلی وجود دارد، با این تفاوت که جایگاه شهر و روستا در این رابطه تغییر کرده است؛^۱ بنابراین تکیه‌ی ما در این پژوهش بر اثر یا آثار شاعر و نویسنده‌ی خاصی نیست، بلکه می‌خواهیم تصویر کلی از بازتاب دو واژه‌ی شهر و روستا در ادبیات سنتی فارسی نشان دهیم تا نمایان شود که چگونه یک موضوع اجتماعی در رمزپردازی‌ها و تصویرسازی‌های شاعران پدیدار شده است.

گرچه از دیدگاه جامعه‌شناسی، تقابل شهر و روستا در ادبیات سنتی فارسی کاملاً متأثر از جایگاه آن دو در نظام ارزشگذاری جامعه بوده و قدرت نابرابر این دو در جامعه در این قضیه تأثیر انکارناپذیری داشته است و گاهی از موضوع شهر و روستا برای مقاصدی چون هجو و مفاخره استفاده شده است، اما نگاه دو قطبی شاعران و نویسندگان بزرگ

سنتی به این دو بیشتر به سبب اهمیتی است که به محیط در رشد و شکوفایی ذهن و فکر انسان داده‌اند؛ در واقع آنان از منظر تأثیر محیط بر فرد به شهر و روستا نگریده‌اند.

۱-۱. مفاهیم نظری و سؤالات تحقیق

«روستا» بر خلاف آنچه امروزه از این واژه دریافت می‌شود، در گذشته‌های دور به سرزمین بزرگی اطلاق می‌شد که دارای چندین ده و آبادانی بود. این موضوع از ترجمه‌ی واژه‌ی اوستایی «شوئیر» (Šoiθra) به واژه‌ی پهلوی «روستاک» (rustāk) کاملاً مشخص است. «شوئیر» در گائاهای بزرگ تجمع انسانی در جامعه‌ی عصر اوستا بوده^۲ که مفهومی در حد شهر داشته است. در نخستین فرگرد از وندیداد، از شانزده شهر چون خوارزم، سغد، مرو، بلخ، قندهار، هلمند، ری و ... یاد شده که تمام آن‌ها با واژه‌ی «شوئیر» بیان شده‌اند (رضی، ۱۳۷۶: ج ۱: ۱۹۵ و پورداد، ۱۳۸۱: ۱۲۷). وقتی واژه‌ی «شوئیر» در گزارش پهلوی به روستا ترجمه می‌شود، کاملاً روشن است که روستا مفهومی فراتر از آنچه امروزه دارد، داشته و به معنی شهر اطلاق می‌شده است (پورداد، ۱۳۸۱: ۱۲۷). حتی در آثار پس از اسلام نیز واژه‌ی روستا در همان معنای گذشته‌ی خود یعنی شهر یا سرزمین وسیع به کار رفته است، برای نمونه در تاریخ قم آمده است که «رُستاق (= روستاک) قم سیصد و شصت و پنج دیه است» (همان: ۱۲۷).

اما واژه‌ی «شهر» از منظر ریشه‌شناسی به واژه‌ی «خشتَهَر» (xshathar) در اوستا و فرس هخامنشی برمی‌گردد که به معنی پادشاهی و مملکت بوده است (همان: ۱۲۹). خود واژه‌ی «خشتَهَر» هم از مصدر «خشی» به معنی شاهی کردن، فرمان‌راندن، توانستن و یارستن گرفته شده است (پورداد، ۱۳۵۶: ۶۱). با وجود این که در دوره‌های بعد واژه‌ی «شهر» از آن معنای اولیه‌ی خود فاصله گرفت و از گستردگی آن کاسته شد، اما در بعضی از متون، به‌ویژه شاهنامه، در همان معنای اوستایی خود، یعنی مملکت و پادشاهی نیز به کار رفته است:

بسی کس به گفتار من شهر یافت ز هر گونه‌ای از جهان بَهر یافت
(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۲: ۱۸۴۴)

از گذشته‌های دور محیط و مکان با پایگاه اجتماعی افراد همبستگی داشته است؛ زیرا نخستین جنبه‌ای که طبقه‌بندی پایگاه اجتماعی افراد بر آن تأثیر می‌گذارد و نمود عینی می‌یابد، محیط و مکان است. وقتی در نظام اجتماعی، مردم به طبقات مختلف تقسیم می‌شوند و از نظر ارزشی بین آن‌ها جداسازی به وجود می‌آید، قطعاً مکان و محیط طبقاتی که در رأس قرار می‌گیرند، نسبت به مکان و محیط طبقات پایین، ارزش، قدرت و وجهی مثبتی در نظام ارزشگذاری و ذهنیت جمعی پیدا می‌کند:^۳

زان ولایت که مهتران دارند بهترین جای، بهتران دارند
(نظامی، ۱۳۸۷: ۳۱)

تضاد و شکاف ارزشی محیط زندگی مردم در نظام اجتماعی و سیاسی با دیگر جوانب به ویژه مقام و منصب و نژاد اجتماعی آن‌ها در ارتباط است. در گذشته غالباً حاکمان، شاهزادگان و بزرگان حکومتی که با اصل و نسب و به اصطلاح نژاده محسوب می‌شدند، در شهر زندگی می‌کردند و مردم توده و پایین دست که مشغول کشاورزی و دامداری بودند، در روستا سکونت داشتند؛ به همین سبب است که در نظام ارزشی جامعه، شهر همواره بهترین مکان دانسته شده است:

شهر باشد نکوترین جهان شهر باشد مقام پادشهان
(هللی جغتایی، ۱۳۶۸: ۲۲۵)

نکته‌ی مهم دیگر این است که در سنجش و مقایسه‌ی مکان‌ها با هم، ملاک‌ها و عواملی چون «حجم جمعیت»، «وسعت و پهناوری» و «برخورداری از امکانات، تشکیلات و سازمان‌های گوناگون (مرکزیت سیاسی و اداری)» باعث ارزش‌آفرینی و قدرت‌آفرینی برای مکان بزرگ‌تر می‌شود. مرکزیت (مرکز یک مجموعه واقع شدن) همواره بر اعضای مجموعه (زیرمجموعه‌ها) دارای امتیاز و قدرت خاصی است. موضوع شهر و روستا و تقسیم‌بندی‌های مکانی دیگر در گذشته نیز که باعث تمایز ارزشی آن‌ها نسبت به هم

شده، متأثر از همین مسأله است. عنوان مرکزیت کافی است تا یک مکان نسبت به مکان-های زیرمجموعه، وجهی مثبت و برتری‌گونه‌ای در نظام اجتماعی و اذهان عمومی پیدا کند. رابطه‌ی شهر و روستا نیز به نوعی رابطه‌ی مرکز و پیرامون است. نگاه متفاوت به شهر و روستا در گذشته که در نظام ارزشی جامعه وجود داشت و متأثر از عواملی بود که ذکر شد، کاملاً در ادبیات خودنمایی کرده است و به عنوان پیش-فرض‌های ذهنی در رمزپردازی‌ها و تصویرسازی‌هایی که با شهر و روستا انجام شده، تأثیر گذاشته است.^۴ در این پژوهش که ماهیت موضوع آن به دو رشته‌ی ادبیات و جامعه‌شناسی مربوط می‌شود، چگونگی جایگاه و کارکرد دو واژه‌ی شهر و روستا در ادبیات سنتی بررسی و با بهره‌گیری از پیش‌زمینه‌های اجتماعی، دلایل و چرایی رابطه‌ی تقابلی آن‌ها نشان داده می‌شود.

این پژوهش در پی آن است که در حد امکان به دو سؤال زیر پاسخ دهد:

- نگاه دوگانه و تقابلی که در ادبیات سنتی فارسی نسبت به شهر و روستا وجود داشته، از کجا نشأت گرفته است و شاعران و نویسندگان از چه دیدگاهی و با چه معیاری به شهر و روستا نگریسته‌اند؟

- از تقابل شهر و روستا برای بیان چه مفاهیم و مقاصدی استفاده شده است؟

۱-۲. پیشینه‌ی پژوهش

در رابطه با موضوع شهر و روستا در آثار ادبی، پژوهشگران تاکنون چندین پژوهش ارزشمند به شکل مقاله انجام داده‌اند که برخی از آن‌ها تنها به موضوع شهر پرداخته‌اند و برخی هم کار خود را صرفاً به موضوع روستا اختصاص داده‌اند؛ کسانی نیز هر دو موضوع شهر و روستا را باهم بررسی کرده‌اند. محدودی کار در هر کدام از این پژوهش‌ها متفاوت است. در چند پژوهش تنها بر شاعر خاصی تمرکز شده و پژوهش‌هایی نیز به صورت تطبیقی بین دو شاعر فارسی و عربی صورت گرفته است. ثابت در مقاله‌ی «شهر و ده در اندیشه‌ی مولانا» نخست موضوع را در متون اسلامی بررسی کرده، سپس دیدگاه

اندیشمندانی چون فارابی و ماکس وبر را درباره‌ی شهرنشینی بیان کرده است. در آخر نیز به جایگاه شهر و ده در اندیشه‌ی مولانا پرداخته است. رهیافت او به این موضوع چنین است که «مفهوم اجتماعی، مادی و آفاقی شهر و ده در ذهن مولوی مقدم بر تأویل عرفانی، معنوی و انفسی وی از این دو تعبیر است» (ثابت، ۱۳۸۷: ۶۱). مقاله‌ی دیگری که در این رابطه در آثار مولانا انجام گرفته، مقاله‌ای است با عنوان «روستا و جنبه‌ی تمثیلی آن در شعر مولانا». گرچه در این مقاله به پیروی از مقاله‌ی ثابت مطالبی در رابطه با جایگاه روستا در متون اسلامی و فرهنگ و ادب فارسی بیان شده، اما بحث اصلی نویسندگان مقاله، مربوط به بررسی کودک روستایی در نگرش مولانا است و گفته‌اند که «از دیدگاه مولانا کودک روستایی در عین حال که نماد نفس آماره و شرّ و شور و دارای صفات منفی و نامناسب است، مظهر صداقت و صمیمیت و اخلاص نیز بوده و از صفای باطن برخوردار است» (علایی خرایم و سرامی، ۱۳۹۱: ۸۰). افزون بر دو مقاله‌ی مذکور که با موضوع شهر و روستا در شعر مولانا انجام شده، در شعر معاصر نیز تحقیقاتی در این رابطه صورت گرفته است. در سه مقاله موضوع شهر و روستا با رویکرد تطبیقی بین شاعران فارسی و عربی بررسی شده است. رجبی در مقاله‌ی «رویکردهای انسانی به شهر در شعر معاصر عربی و فارسی» بحث‌هایی راجع به انگیزه‌های بازتاب شهر در شعر معاصر، ناسازگاری ارزش‌ها و احساسات انسانی با برخی از مظاهر شهر و تقابل انسان با شهر و طبیعت مطرح کرده است (رجبی، ۱۳۹۰: ۶۲ - ۷۰). قربانی و عباسی نیز در مقاله‌ی خود با عنوان «تقابل شهر و روستا در شعر معاصر عربی و فارسی به‌ویژه آثار بدر شاکر السیاب و قیصر امین پور» اشاره کرده‌اند که شاعران معاصر نسبت به روستا نگاه خوشایند و تمایل درونی داشته‌اند و در مقابل، از شهر و فضای آن اظهار دل‌تنگی کرده‌اند (قربانی و عباسی، ۱۳۸۶: ۳۱۴). حیدری و خرمیان نیز در مقاله‌ی «شهر و روستا در شعر نیما یوشیج و بدر شاکر السیاب» مطالبی درباره‌ی وصف طبیعت و مظاهر روستا در شعر دو شاعر بیان کرده‌اند و گفته‌اند که روستا برای این دو شاعر، آرمان‌شهری بوده که در تقابل با شهر قرار دارد (حیدری و خرمیان، ۱۳۹۵: ۹۰ - ۹۵).

۲- شهر و روستا موضوع هجویه‌ها و مفاخره‌ها

در جوامع گذشته غالباً مسائل و چیزهایی در نظام ارزشگذاری نقش تعیین‌کننده داشتند که خارج از اختیار و ذات فرد بودند؛ مسائلی چون نژاد، تبار و طبقه‌ی اجتماعی؛ در نتیجه اصالت فرد همواره به انتساب‌ها و وابسته‌های او بود، نه به اکتساب، استعداد و توانمندی‌های فکری او. محیط نیز به عنوان یکی از وابسته‌های فرد، معیاری در ارزشگذاری او محسوب می‌شد؛ از این رو، یکی از مصداق‌ها و موضوع‌های هجو در شعر سنتی این بود که به روستایی بودن طرف مقابل طعنه می‌زدند و محیط زندگی او را تحقیر می‌کردند: به روستایی بودن زند حسودم طعن مرا چه جرم که از روستاست مولد من (دشت‌بیاضی، ۱۳۸۹: ۱۹۶)

از این شاعرانی که آیند زی تو و لیکن به علم و خرد روستایی
(سعدسلیمان، ۱۳۷۴: ۵۱۶)

از این هجویه‌ها می‌توان دریافت که محل زندگی در گذشته، همانند امروز، در نظام ارزشگذاری جامعه نقش تعیین‌کننده داشته است. این نوع نگاه در گذشته بیشتر حاکم بود و عباراتی از قبیل «شرف المکان بالمکین» (دهخدا، ۱۳۷۴: ۱۰۲۲) برای زدودن قدرت و حاکمیت از چنین نگرشی در جامعه طرح شده‌اند تا از وجهه‌ی ناخوشایند آن در روابط اجتماعی افراد بکاهند؛ زیرا طعنه به محیط و زادگاه افراد، طعنه به هویت و شخصیت آن‌هاست. بعضی از شاعران نیز با شهر به مفاخره پرداخته‌اند و زندگی در آن را مایه‌ی مباحث دانسته‌اند:

تکلف نیست در طرز سلوکم منم شهری و عالم روستایی
(صائب، ۱۳۷۳: ج ۶: ۳۴۰۸)

به پختگی جنون کی به من رسد مجنون همین بس است که من شهری او بیابانی ست
(کلیم کاشانی، ۱۳۳۶: ۱۰۵)

آن‌گونه که از بافت معنایی این بیت برمی‌آید، شاعر شهر را محیط پختگی و تجربه‌مندی قلمداد کرده و بیابان را محل خامی، بی‌تجربگی و ناآگاهی دانسته است. سعدی نیز در مقام برتری شیراز بر دیگر مناطق، آن را شهر خوانده است و دیگر جاها را روستا:

چه مصر و چه شام و چه برّ و چه بحر همه روستایند و شیراز شهر^۹
نگاه انسان‌ها به پدیده‌ها، نگاه سنجشی و مقایسه‌ای است. ارزشگذاری آن‌ها هم بر اساس همین مقایسه‌ای است که انجام می‌دهند. البته معیارهای این مقایسه به خواسته‌ها و نیازهای خود انسان‌ها در زندگی بر می‌گردد. هر اندازه یک چیز بیشتر و بهتر نیازها و خواسته‌های انسان‌ها را برآورده سازد، آن چیز در نگاه و ذهن آن‌ها باارزش‌تر جلوه می‌کند. مکان و محیط نیز یکی از آن مواردی است که همواره برای انسان‌ها مهم و قابل توجه بوده است. طوری که افراد بسیاری از مسائل زندگی را وابسته بدان و از آن می‌دانند و آن را بر خود و زندگی تأثیرگذار تصور می‌کنند. این قضیه به حدی در ذهن مردم مهم تلقی می‌شود که حتی افراد با محیط، تعریف، توصیف و ارزشگذاری می‌شوند. تا جایی که افراد نمی‌توانند شخصیت، علایق، آرزوها و در کل اندیشه‌ها و جهان‌بینی خود را جدا از محیط بدانند یا لاقلاً آن را بدون تأثیر پندارند؛ به همین سبب اشخاص در اولین برخورد، ارزشی که برای طرف مقابل قائل می‌شوند، بر اساس محیط اوست. با توجه به این قضایا بوده که طعنه به محیط زندگی فرد و نگاه سخیف بدان یکی از مصداق‌های هجویه‌ها در ادبیات بوده است. از سوی دیگر از جمله مواردی که در ادبیات سخنوران بدان مباحات ورزیده‌اند، مفاخره به محلی بوده است که فرد در آن زندگی کرده و آن را برتر از دیگر مکان‌ها قلمداد کرده است:

جای در شهر کن که آن‌جا به سگ شهر از غزال صحرا به

(هلالی جغتایی، ۱۳۶۸: ۲۲۵)

۲-۱. روستا دست‌مایه‌ی مثل‌ها و بیان صفات منفی

روستا و روستایی همواره دست‌مایه‌ی ضرب‌المثل‌های مربوط به نادانی، خامی، بی‌خبری، دنیاندیده، کم‌خردی و دیگر صفات منفی بوده است:

«روستایی که پولدار شود، در تابستان بخاری می‌گذارد»، «روستایی اگر اولیا باشد// لایق نفت و بوریا باشد» (انوری، ۱۳۸۴: ۵۸۲). همچنین «روستایی را عقل از پس می‌رود»، «روستایی را واگذار تا خود گوید»، «روستایی رسوایی است» (دهخدا، ۱۳۷۴: ۸۸۰). علاوه بر این، مضمون و محتوای اکثر حکایت‌هایی که روستا و روستایی در آنها حضور دارند، خامی، جاهلی و نادانی بوده است:

شنود آن روستایی این سخن راست	که «عنبر فضله‌ی گاوان دریاست»
گوی پر آب اندر ده فرو کرد	بیامد، از خری، گاوی در او کرد
همه سرگین گاو از آن پرداخت	بدان عنبر فروش آمد که زر داشت
بدو گفت «این ز من بستان، بده زر	کزین بهتر نبینی هیچ عنبر»
چو مرد آن دید، گفتا «سر به راه آر	که این ریش تو را شاید، نگه دار!»
	(عطار، ۱۳۸۶: ۱۴۶)

در گذشته، همانند اکنون، چنین رسم شده بود که هرگاه می‌خواستند فردی را به سادگی، ناآگاهی و بی‌تجربگی توصیف کنند، او را روستایی می‌خواندند: «و بوالحسن عقیلی نام و جاه و کفایت دارد، اما روستایی طبع است» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۳۴۸). صائب نیز در بیتی به صراحت به سبک‌عقلی روستایی اشاره کرده است که فقط محیط ده می‌تواند آن را بپوشاند و آلا به محض این‌که از آن‌جا خارج شود، کم‌عقلی او بر همگان آشکار می‌شود:

ز حرف عشق رسوای جهان شد زاهد خودبین
به از ده پرده‌داری نیست عقل روستایی را
(صائب، ۱۳۷۳: ج ۱: ۲۲۴)

عطار نیز در بیتی «رسیدن از روستا» را در معنای خامی و بی‌خبری به کار برده که گویا در میان مردم ضرب‌المثلی بوده است:

گر هزاران ساله علم آن‌جا برم
آن زمان از روستا خواهم رسید
(عطار، ۱۳۷۱: ۳۰۹)

در این جا لازم است اشاره شود که روستاییان در گذشته به دلیل کمبود امکانات آموزشی، نبود فرصت کافی، پرداختن به ضروریات زندگی و کسب معاش روزمره چندان در پی کسب علم و دانش و آگاهی از مسائل نبودند. با توجه به این مسأله که در گذشته مراکز و مکتب‌های علم‌آموزی بیشتر در شهرها وجود داشت و طالبان علم برای علم-آموزی مجبور بودند از روستا راهی شهرها شوند، مصرع دوم در معنای آغاز راه سلوک و مبتدی در آگاهی و علم به کار رفته است که فرد هنوز در جهل و نادانی به سر می‌برد. همچنین روستایی بی‌دست و پا دانسته شده است که حتی به دلیل آن که نمی‌تواند درست و حسابی صحبت کند، در گفتار اعجمی و گنگ است:

خرد در کوی کوتاهی و کمی ست زبان روستازاده‌ی اعجمی ست

(حزین لاهیجی، ۱۳۷۸: ۶۵۳)

این که روستایی در گفتار ضعیف و ناتوان تصور شده است، بیشتر به نظام بسته و تکراری محیط روستا برمی‌گردد که در مقایسه با محیط شهر با محدودیت تعامل و کمبود ظرفیت‌ها و موقعیت‌ها روبه‌روست. همین عوامل باعث قدرت نابرابر در رابطه‌ی شهر و روستا می‌شود و بر ذهن و زبان نیز تأثیر می‌گذارد؛ زیرا هر اندازه محیط، چه محیط فرهنگی - اجتماعی و چه محیط فیزیکی - طبیعی، گسترده‌تر و وسیع‌تر باشد، دامنه‌ی ذهن و زبان نیز پهناورتر می‌شود.

حتی به دلیل حاکمیت و غلبه‌ی ارزشی و فرهنگی شهر بر روستا در ذهنیت جامعه، شاعران برای سنجش‌های ارزشی بین دو کس (مقایسه‌ی آن‌ها در صفتی خاص) از برتری شهری بر روستایی استفاده کرده‌اند:

کیست با او چهره گردد از نکورویان که هست پیش حُسنِ شهری او روستایی آفتاب

(صائب، ۱۳۷۳: ج ۱: ۴۳۳)

خلاصه این که در گذشته تصویری که از روستایی به عنوان پیش‌فرض در ذهن عموم مردم شکل گرفته بود، غالباً دربرگیرنده‌ی خصلت‌های منفی بوده است. حتی در ادبیات خود واژه‌ی «روستا» مجازاً در معانی ساده‌لوحی، نادانی و دلک‌بازی نیز به کار رفته است:

نیست چون بی‌روستایی هیچ عید عید این دیوانگان دارد مزید
زانکه چون دیوانگان وقت بیان روستایی‌ای در آمد در میان
(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۳۴۷)

شفیعی کدکنی در توضیح این ابیات نوشته‌اند که «در جشن‌ها مسخره‌هایی برای شادی می‌آمده‌اند و حرکتی را که در آن نوعی ساده‌لوحی و بی‌خبری بوده است، انجام می‌داده‌اند» (همان: ۶۸۵). در جواب این سؤال که چرا این حرکات و مسخرگی‌ها باید به واژه‌ی روستایی نسبت داده شود؟ باید گفت که یا این اعمال را روستایی‌ها انجام می‌داده‌اند و یا این‌که روستائیان در ابراز خوشی‌ها و شادی‌های عید بیش از حد افراط می‌کرده‌اند که به لودگی می‌کشیده است. در هر حال نسبت دادن این اعمال به روستا و روستایی القاکننده‌ی وجهه‌ی منفی قضیه است:

عشق در پیران بود چون طبل در زیر گلیم در جوانان عشق شورانگیز عید و روستاست
(صائب، ۱۳۷۳: ج ۱: ۲۰۷)

اکنون نیز واژه‌ی دهاتی در زبان روزمره‌ی مردم بار معنایی منفی به خود گرفته است و بیشتر به افراد کم‌اطلاع، خام و ساده‌دل اطلاق می‌شود که از همه چیز بی‌خبرند. وقتی در نظام زبانی چنین تصرفی می‌شود، واضح است که این معانی مجازی به نگرش جامعه و برداشت‌هایی که از آن‌ها می‌شوند، برمی‌گردد؛ در واقع بار معنایی و ارزشی این واژه برآمده از بینش نادرست ضد فرهنگی است که نگرش بالا به پایین را نشان می‌دهد. هرچند شاید به دلیل شرایط و امکانات محیطی (= تقسیم نابرابر امکانات و فرصت‌ها)، مایه‌هایی از واقعیت در موضوعاتی چون ناآشنایی با مسائل، در محیط روستا وجود داشته باشد؛ اما نباید تأثیر حاکمیت فرهنگ شهری را نادیده گرفت. در نظام اجتماعی، تولید و اشاعه‌ی فرهنگ، فکر و تعیین ارزش‌ها از سوی شهر صورت می‌گیرد و در رابطه‌ی تأثیر و تأثری، روستا عمدتاً تأثیرپذیر است؛ در واقع فرهنگ شهری همواره فرهنگ غالب و معیار ارزش‌گذاری بوده است؛ بنابراین شهر برای روستائیان آرمانی بوده که الگوهای خود را از آن می‌گرفته‌اند. اگر به این ضرب‌المثل‌ها دقت کنیم، می‌بینیم که طرف‌گوینده شهری است و روستایی فقط شنونده است. همچنین باید به این نکته توجه کرد که این موضوع

تبدیل به سنت جافتاده‌ای شده است که تمام اعمال اشتباه را به روستایی نسبت دهند؛ در واقع «روستایی» شخصیت اصلی این مثل‌ها قرار گرفته است؛ مانند شخصیت ملانصرالدین در مطایبات عامیانه.

۳- نقش زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی در رمزپردازی و تصویرسازی با

شهر و روستا

چه عاملی باعث می‌شود که یک چیز رمز مفاهیم و امور منفی قرار گیرد و چیز دیگری رمز مفاهیم خوب و مثبت؟ جواب این سؤال را باید در پیش‌زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی رمزها یافت که باید دید قبل از تبدیل شدن به رمز چه جایگاهی در نظام ارزشی جامعه داشته‌اند. توجه به این نکته لازم است که معمولاً چیزهایی که در زندگی عادی و در سطح جامعه مثبت تلقی می‌شوند و نگاه مردم جامعه بدان مطلوب و خوشایند است، اگر آن چیز به عنوان رمز به کار برده شود، در بیشتر مواقع برای مفاهیم مثبت و متعالی خواهد بود. نمی‌توان از چیزی که در جامعه و جهه‌ی منفی دارد، به عنوان رمز مفاهیم مثبت استفاده کرد. مگر قبل از این که آن چیز تبدیل به رمز شود، آن بار معنایی قبلی خود را در ذهن افراد جامعه یا در ذهن گوینده‌ی خود از دست دهد و در نظام ارزشی جدید بار معنایی تازه‌ای در تصور و جهان‌بینی او به خود بگیرد. خلاصه این که اشیاء، کسان و چیزها قبل از این که برای تصورات و مفاهیم دیگر تبدیل به رمز شوند، در جامعه دارای بار معنایی خاصی هستند؛ همین بار معنایی آن‌ها در تعیین کیفیت و چگونگی رمزها تأثیر به‌سزایی دارد.

نظام ارزشی جامعه درباره‌ی شهر و روستا بر تصویرسازی‌ها و رمزپردازی‌هایی که با آن دو صورت گرفته، تأثیر گذاشته است. در ادبیات عرفانی، روستا و شهر با همان پیش‌فرض‌های فرهنگی و اجتماعی که در میان عموم مردم متداول بوده است، برای مفاهیم و برداشت‌های عرفانی تبدیل به رمز شده‌اند. در واقع، تقابل شهر و روستا در عرفان، همان تقابل مثبت و منفی است که در جامعه به آن دو اطلاق می‌شده است. شهر

در عرفان در بیشتر موارد رمز «عالم معنا»، «جهان برین» و «بارگاه باری تعالی» قلمداد شده است. در رساله‌الطیور شیخ احمد غزالی، وقتی مرغان جوای آشیان سیمرغ می‌شوند، به آن‌ها می‌گویند که «مَلِک سیمرغ در جزیره‌ی عزّت و شهر کبریا و عظمت است» (غزالی، ۱۳۷۰: ۷۸). همچنین در داستان حی بن یقظان نُه شهر یا پادشاه ذکر شده است که رمز نُه فلک یا همان عالم کبیر است (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۲۸۹). سیمرغ دارای شأن و منزلت والایی است؛ شاه مرغان و خدای عالمیان است. جایگاه او هم باید دست‌نیافتنی، دور و بامنزلت‌ترین مکان باشد. شهر، بهترین و عزیزترین مکانی است که برای شاه و خدا می‌توان به کار برد. روستا نیز در عرفان همان جایگاهی را دارد که در سطح جامعه و تصوّرات مردم متداول بوده است؛ رمز دنیای خاکی و جهان مادی و ناپایدار. در داستان «فریفتن روستایی شهری را»، در مثنوی نیز، «شهر کنایه از عالم غنی و آباد الهی است و روستا کنایه از دنیای محدود حسّی و مادی» (زمانی، ۱۳۷۷: ۸۲). حتّی مولانا زمانی که می‌خواهد از «بلندهمّتی» و «پست‌همّتی» سخن بگوید، از همین تقابلی روستا و شهر به عنوان تمثیل استفاده می‌کند. در نظر او «رو به سوی شهر داشتن» نشانه‌ی کمال و پیشرفت آدمی است که همّت عالی او را در رسیدن به درجات عالی و پیشرفت و شکوفایی نشان می‌دهد. در مقابل، «رو به سوی ده بودن» را سیر قهقرایی و نشانه‌ی همّت پست فرد و نگاه ارتجاعی او می‌داند:

واعظی را گفت روزی سائلی	کای تو منبر را سنی تر قائلی
یک سؤالستم بگو ای ذواللباب	اندر این مجلس سؤلّم را جواب
بر سر بارو یکی مرغی نشست	از سر و از دم کدامینش بهست
گفت: اگر رویش به شهر و دُم به ده	روی او از دم او می‌دان که به
ور سوی شهر است دم، رویش به ده	خاک آن دم باش و از رویش بجه
مرغ با پر می‌پرد تا آشیان	پر مردم همّت است ای مردمان

(مولوی، ۱۳۸۶: ۹۲۰)

در تشبیهات نیز شهر همواره مشبّه‌به مفاهیم و مسائل مثبت قرار گرفته است. در مقابل، در تصویرسازی‌ها برای بیان مفاهیم و موضوعات منفی از روستا استفاده شده است:

کسی کو به شهر محبت نیاید بده سوی دشت عداوت جوازش
(ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۴۸۰)

چو ره سوی شهر دین آموختندم نتابم راه سوی دشت عصیان
(همان: ۱۰۷)

خاقانی هم چندین جا نُه فلک و هفت اقلیم زمین را به استعاره، نُه شهر و هفت ده خاکی خوانده است. در جهان‌بینی گذشتگان آسمان همیشه بر زمین برتری و قداست خاصی داشته است؛ به همین دلیل شاعر برای نشان دادن این تمایز و برتری، از تقابل شهر و روستا در تصویرسازی بهره گرفته است:

این هفت ده خاکی و نُه شهر فلک را قحط است و تو بر آخور سنگیش نپائی
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۰۵)

در این هفت ده زیر و نُه شهر بالا و رای خرد ده‌کیائی نیابی
(همان: ۳۰۲)

شهر برای مولانا نیز رمز عالم روحانی و روستا، رمز دنیای خاکی و جهان مادی است. از آن‌جا که او تصوّراتی از دنیای آرمانی و عالم معنوی در ذهن داشته، بهترین مکانی که می‌توانسته برای او نمود عینی و تجسم‌یافته از آن جهان روحانی و جایگاه ملکوتی باشد، شهر بوده است:

یک سخن از دوزخ آید سوی لب یک سخن از شهر جان در روی لب
(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۰۹۴)

شهر همچنین در جهان‌بینی مولانا رمز مفاهیم متعدّد دیگری همچون عالم الهی، عالم عقل و وحدت قرار گرفته است (تاج‌دینی، ۱۳۸۸: ۶۰۹-۶۱۰):

راجع آن باشد که باز آید به شهر سوی وحدت آید از تفریق دهر
(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۷۳)

عقل ایمانی چو شحنه‌ی عادلست پاسبان و حاکم شهر دلست
(همان: ۶۳۷)

پیش شهر عقل کلی این حواس چون خران چشم بسته در خراس
(همان: ۳۶۲)

مولانا حتی جنبه‌ها و قوای مثبت انسانی چون عقل، عشق، جان و دل را به شهر تشبیه کرده است؛^۶ بنابراین با توجه به این که چیزهای عینی قبل از این که برای مفاهیم و تصورات کلی و انتزاعی تبدیل به رمز شوند، در جامعه موضوع برداشت‌ها و ارزشگذاری‌های خاصی بوده‌اند، می‌توان گفت که پیش‌زمینه‌های ذهنی جامعه راجع به شهر و روستا نیز در شکل‌گیری نوع و کیفیت رمزا و جهت‌دهی به آن‌ها مؤثر بوده است. اصولاً رمزپردازی‌ها و تصویرسازی‌های شاعران متأثر از پیش‌زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی است. حتی با تأمل در رمزا و تصاویر شاعرانه می‌توان به ارزش‌های رایج در دوره‌های گذشته پی برد. به هر حال آنچه که در وهله‌ی اول شاعران و نویسندگان از روستا و شهر مدنظر داشته‌اند، بیشتر ناظر است به شرایط محیطی و تأثیراتی که محیط بر فرد می‌گذارد.

۴- تأثیر محیط بر ذهن و شخصیت، عامل اصلی در تقابل شهر و روستا در

ادب سنتی

بحث در مورد نگاه متفاوت به شهر و روستا بیشتر قضیه‌ی فرهنگی و اجتماعی است.^۷ در واقع، این مسأله به ویژگی‌های محیطی این دو و تأثیرات متفاوتی که بر فرد می‌گذارند، برمی‌گردد؛ چه محیط فرهنگی و اجتماعی و چه محیط فیزیکی و طبیعی. به همین سبب، آنچه در ادبیات راجع به شهر و روستا بیان شده، ناظر است به همین تأثیرگذاری محیط بر فرد. نگرش‌های ارزشگذارانه‌ی افراد به روستا و شهر نیز حاصل تعامل آن‌ها با محیط و ادراکاتی است که از این تعامل به دست آورده‌اند؛ زیرا «این دو (فرد و محیط) همیشه

در تعاملند و ادراکات بستگی به چیزی دارند که فرد در حال انجام آن در محیط است» (مک‌اندرو، ۱۳۸۷: ۳۶). چنانچه میزان پیشرفت فکری، آگاهی و دیگر جوانب زندگی اعم از اقتصادی و اجتماعی یک فرد در شهر نسبت به دوره‌ای که در روستا داشته است، بیشتر باشد، طبیعی است که خودبه‌خود در ذهن او چنین تصویری شکل بگیرد که عامل این ترقی شهر بوده است؛ در نتیجه، دیدگاه منفی و سطح پایینی نسبت به روستا در مقابل شهر پیدا خواهد کرد. اگرچه شاید عوامل جانبی دیگری در پیشرفت او مؤثر بوده باشند، اما او این عوامل را وابسته به محیط می‌داند و باور پیدا می‌کند که شرایط محیطی این اسباب و عوامل را برای او فراهم کرده است.

با توجه به همین مقایسه‌ی شرایط و زمینه‌های موجود در شهر و روستا بوده که امام محمد غزالی درباره‌ی روستا گفته است: «هر که از خلق اندر بادیه است ... اندر خواب غفلت بماندند ... و هر که اندر روستاها اند همچین؛ که عالم اندر میان ایشان کمتر باشد» (غزالی، ۱۳۹۴: ۶۳۱). می‌توان نتیجه گرفت که تمام نگرش‌ها و کیفیت ارزشگذاری افراد نسبت به شهر و روستا حاصل تجربیات خود آن‌ها یا مشاهده‌ی تجربیات دیگران است که در یک سلسله فرایندهای پردازشی تبدیل به باور و تصور شده‌اند و همواره با همان باورها و تصورات راجع به آن دو اظهارنظر می‌شود. در تفاوتی نیز که ابن‌خلدون بین شهرنشین و بادیه‌نشین در فراگرفتن علوم و صنایع می‌گذارد، به زمینه‌ها و شرایط محیطی نظر دارد که از راه مشاهده‌ی عینی بدان رسیده است (ابن‌خلدون، ۱۳۶۹: ج ۲: ۸۸۰ - ۸۸۱).

محیط در معنای عام و کلی، نه صرفاً محیط فیزیکی، بر ذهن، فکر، رفتار، اخلاق، عواطف و احساسات فرد تأثیرگذار است. کسی نمی‌تواند انکار کند که «محیط دوروبر (پیرامون) تأثیر عمیقی بر کارهای ما دارد» (مک‌اندرو، ۱۳۸۷: ۷۱). بنابراین، تفاوت انسان‌ها عمدتاً ناشی از تفاوت در محیط و زمینه‌های آن‌هاست. در ادبیات نیز اگر شاعران و نویسندگان مسائلی راجع به شهر و روستا بیان کرده‌اند و صفاتی را به آن دو نسبت داده‌اند، بیشتر ناظر است به ویژگی‌های محیطی آن‌ها و تأثیرات منفی یا مثبتی که بر

اشخاص می‌گذارند؛ زیرا کسبِ معرفت و دانایی، رشدِ عقلانیت و پیشرفتِ فکری برای شاعران و نویسندگان ما مهمتر از هر چیز دیگری بوده است؛ از این رو تمام توجه آن‌ها به انسان و عواملی بوده است که در رشدِ فکری و شکوفایی او دخیل بوده‌اند و یا برعکس عواملی که می‌توانسته‌اند باعث غفلت، نادانی و ناآگاهی فرد شوند. نباید تصور کرد که شاعران و نویسندگان بزرگ ما اسیر نگاه‌های سطحی جامعه در مورد روستا و شهر شده‌اند و فردِ شهری را در همه حال بر فرد روستایی برتری می‌نهادند، بلکه نگاه آن‌ها، نگاه معرفتی بوده است که اهمیت مکان را در اعتلای روحی و فکری انسان مد نظر قرار داده‌اند، نه تفاوت ذاتی آن‌ها در عقل و انسانیت؛ همان چیزی که ابن‌خلدون نیز بر آن تأکید کرده است:

«اگر شهرنشینان را با بادیه‌نشینان مقایسه کنیم، می‌بینیم شهریان چگونه آراسته به هوشمندی و سرشار از زیرکی هستند، به حدی که مردِ بادیه‌نشین می‌پندارد او به علت اختلاف آدمیت و تفاوت در عقول با یکدیگر از این استعداد و هوش بی‌بهره است و حال این‌که پندار او درست نیست، بلکه هوشمندی و زیرکی شهریان هیچ علتی ندارد به‌جز فراگرفتن ملکات نیکو از راه صنایع و آداب و رسوم و عادات و کیفیات شهرنشینی که بادیه‌نشینان به‌کلی از آن‌ها بی‌خبرند» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۹: ج ۲: ۸۸۰).

۴-۱. نگرش مولوی به شهر و روستا از منظر تأثیر محیط بر فرد

در میان شاعران، مهم‌ترین کسی که به مسأله‌ی تأثیرپذیری فرد از محیط توجه اندیشمندان‌ای داشته، مولانا است. وقتی می‌گوید:

ده مرو، ده مرد را احمق کند عقل را بی‌نور و بی‌رونق کند
قول پیغمبر شنو ای مجتبی گورِ عقل آمد وطن در روست
(مولوی، ۱۳۸۶: ۳۶۱)

ناظر است به همین تأثیر محیط بر ذهن فرد. دغدغه‌ی مولانا، رکود فکری و غوطه‌وری فرد در نادانی و بی‌خبری است. او این واقعیت را درک کرده که روستا محیط بسته و

محدودی است؛ چیزی نیز که محدود باشد تکرار و عادت، بیشتر در آن راه می‌یابد؛ محیطی هم که تکرارگونه باشد، تعامل فرهنگی، فکری و تبادل ارزش‌ها، سلیقه‌ها و اندیشه‌ها در آن ناچیز خواهد بود. همین امر نیز باعث انجماد فکری و ایستایی ذهن فرد می‌شود. به دلیل محدودیت محیطی روستا، زمان آن نیز چرخه‌گونه است که همه چیز در مسیر تکرار حرکت می‌کند. اما محیط باز شهر به صورت خط ممتدی است که همه چیز در مسیر تحول و دگرگونی جریان دارد. قطعاً مولانا به سبب همین ویژگی‌های حاکم بر روستا است که انسان‌ها را از رفتن بدان و ماندن در آن منع می‌کند. او به این موضوع واقف است که محیطی که باز و گسترده باشد، تغییر و تحولات بیشتری در آن رخ می‌دهد؛ در نتیجه در فکر و نگرش انسان نیز تحول ایجاد می‌شود و مسائل جدیدتری را تجربه می‌کند. از این منظر است که «مولانا در مثنوی ده را مرکز نقص و کاستی و ساکنان آن را بی‌استعداد و ناقص می‌پندارد» (گوهرین، ۱۳۶۲: ج ۴: ۵۹۷).

مؤلفه‌هایی چون «تفاوت و تمایز»، «تحول و دگرگونی» و «تنوع و گوناگونی» مواد اندیشه و محرکه‌های تفکر کردن هستند. محیطی که چنین مؤلفه‌هایی در آن پویا باشد، دامنه‌ی «مشاهدات» و «تجربیات» افراد بیشتر است؛ هر اندازه مشاهدات و تجربیات افراد نیز بیشتر شود، از یک طرف دامنه‌ی اطلاعات و معلومات آن‌ها گسترش می‌یابد و از طرف دیگر نگرش، بینش و قدرت تحلیل آن‌ها از مسائل عمیق‌تر می‌شود. به علت بافت ساده و یکنواخت محیط‌های روستایی، جریان زندگی، یک‌رنگ و یک‌شکل است؛ همین عامل باعث می‌شود که افراد چندان درگیر مسائل گوناگون نشوند. مولانا به این موضوع آگاهی دارد که محیط شهر در رشد استعدادها و پرورش فکری و ذهنی افراد تأثیرگذار است؛ اما روستا به دلیل شرایط نامناسب محیطی نه تنها مقدمات شکوفایی توانمندی‌ها و استعدادها را فراهم نمی‌کند، بلکه آن‌ها را هم ضایع می‌کند و باعث جهل و بی‌خبری می‌شود:

هر که در روستا بود روزی و شام	تا به ماهی عاقل او نبود تمام
تا به ماهی احمقی با او بود	از حشیش ده جز اینها چه درود

و آن‌که ماهی باشد اندر روستا روزگاری باشدش جهل و عما
(مولوی، ۱۳۸۶: ۳۶۱)

مرور و بازبینی تجربیات و مشاهدات زندگی برای مولانا و دیگر بزرگان تاریخ فرهنگ ما، مهم‌ترین وسیله و روشی بوده است تا تفاوت‌ها و تأثیرات را به خوبی درک و احساس کنند. مسائلی نیز که مولانا و دیگر شاعران و نویسندگان راجع به شهر و روستا بیان کرده‌اند، حاصل تجربیات و مشاهدات آن‌ها بوده است. آنان با مقایسه‌ی حالات و میزان ترقی فکری خود و دیگران در هر دو مکان، به این آگاهی و درک رسیده‌اند که بودن در ده باعث بی‌خبری فرد از مسائل و پدیده‌های جدید می‌شود؛ به همین سبب است که پیوسته به سفر تأکید کرده‌اند و آن را در رشد فکری و گسترش دید فرد مؤثر دانسته‌اند.^۸ مولانا ده را عامل بی‌نوری و بی‌رونقی عقل می‌داند و از قول پیامبر (ص) آن را «گورِ عقل» خوانده است. «ده» در اندیشه‌ی مولانا کارکرد رمزی دارد؛ رمز بی‌خبری و دوری از حقیقت و معرفت. او بودن در ده را تمثیلی برای انسان‌های بی‌خبر از حقیقت به کار برده است که به معرفت نرسیده‌اند. چنین افرادی چون تجربه‌ای در کسب معرفت و شناخت حقیقت ندارند، مقلد افکار و باورهای دیگرانند و کورکورانه به حجّت‌های تقلیدی چنگ زده‌اند:

ده چه باشد شیخ واصل ناشده دست در تقلید و حجّت در زده
(مولوی، ۱۳۸۶: ۳۶۲)

شاید مولانا به سبب عقاید و باورهای خرافی موروثی رایج در روستا باشد که آن را «دست در تقلید و حجّت در زده» خوانده است؛ چون «جامعه‌ی عشایری و روستایی از نمونه‌های بارز و آشکاری است که مردم به این امور بیش از اصول و قواعد دینی توجه دارند» (میرعبدالله لواسانی، ۱۳۸۹: ۱۳). این‌گونه افراد زمانی می‌توانند به درک عالم کبیر برسند که از آن جایگاه محدود خود بیرون آیند تا ذهنشان و دیدشان به عالمی گسترده‌تر باز شود.

وابستگی ذهن به محیط در چگونگی نگرش و جهان‌بینی افراد نمایان می‌شود؛ زیرا ذهن بازتابی از محیط است و افق دید افراد به اندازه‌ی افق محیط آن‌هاست. مولانا نیز چون همه چیز را از دید معرفتی می‌نگرد، به نظر او افرادی که در محیط محدود و کوچکی چون ده قرار دارند، فکر می‌کنند حقیقت و هستی همان است که می‌بینند و بیرون از آن چیزی متصور نیستند:

چه داند روستایی مخزن شاه کماج و دوغ داند جان کردک
(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۳: ۱۳۸)

این چه دادی درد را تا می‌کند درمانی روستایی را چه آموزید نور عشق تو
(همان: ج ۶: ۱۱۵)

در پایان باید گفت که نگرش مولانا و دیگر شاعران و نویسندگان گذشته به روستا حاصل «پدیدارشناسی مکانی» آن‌هاست. احساسات و ادراکاتی که از محیط به دست آورده‌اند، آنان را به این نتیجه رسانده است که «هستی و وجود انسان با مکان شکل می‌گیرد و معنی می‌یابد» (شکوئی، ۱۳۸۲: ۲۸۸) و از این جنبه است که به شهر و روستا نگریسته‌اند و درباره‌ی آن دو اظهار نظر کرده‌اند. آن‌ها به دل‌آگاهی، تأمل در کاینات و کسب معرفت توجه ویژه‌ای داشتند؛ بنابراین نگاه ناخوشایند آن‌ها به روستا به سبب وجود اسباب غفلت و بی‌خبری در محیط آن بوده است؛ چیزی که افلاطون نیز در دیالوگ فایدروس (phaedrus) بدان تأکید کرده است: «من هرگز قدم به بیرون از دروازه‌های شهر آتن نمی‌گذارم؛ زیرا درختان و حومه‌ی شهر چیزی ندارند که به من بیاموزند» (همان: ۱۳).

۵. نتیجه‌گیری

سیمای شهر و روستا در ادبیات گذشته تقریباً همان‌گونه ترسیم شده است که امروزه نیز در ذهن برخی از اقشار مردم جامعه نقش بسته است. از نظر ارزشی و مفهومی، شهر و روستا در تصویرهایی که به صورت تشبیه یا استعاره در ادبیات سنتی نمود پیدا کرده‌اند،

در تقابل با هم قرار دارند. نگاه‌های منفی‌ای که در جامعه‌ی گذشته نسبت به روستا وجود داشت، باعث شده بود که حتی در رمزپردازی عارفان نیز روستا جایگاه منفی داشته باشد و رمز قطب منفی مفاهیم قرار بگیرد. ضرب‌المثل‌ها و حکایاتی هم که درباره‌ی روستا و روستایی بیان شده‌اند، بیشتر بیان‌کننده‌ی صفات منفی آن‌ها هستند. نگرش دو قطبی به شهر و روستا در ادبیات سنتی تا حدودی متأثر از پیش‌زمینه‌های اجتماعی در نظام ارزشگذاری جامعه بوده است. با وجود این، هرچند روستا در ادبیات گذشته جایگاه منفی دارد و همواره موضوع تصویرسازی‌ها و مثال‌هایی برای ساده‌لوحی بوده است؛ اما شاعران و نویسندگان نه با دید سطحی و ظاهری، بلکه بیشتر از جنبه‌ی تأثیرات محیط بر فرد به این موضوع نگرسته‌اند و به سبب نبود پیش‌زمینه‌های پیشرفت و ترقی فرد در روستا نسبت بدان نگرش ناخوشایندی داشته‌اند؛ بنابراین نباید تصور کرد که شاعران و نویسندگان بزرگ ادبیات سنتی مدافع و اشاعه‌گر ایدئولوژی ضد فرهنگی شهر در مقابل روستا بوده‌اند. این که چرا روستا در رمزپردازی‌های عارفان جایگاه منفی داشته است، از یک سو به این مسأله برمی‌گردد که در گذشته به سبب بی‌بهره بودن روستا از بسترهای علم و دانش، در تصورات عارفان مظهر ناآگاهی و غفلت و بی‌خبری بوده است، از سوی دیگر محیط کوچک روستا برای عارف دنیای مادی را تداعی می‌کرده که روح و جان در آن اسیر است و در مقابل، شهر به سبب ویژگی‌های فیزیکی که داشته، رمزی از بی‌کرانگی عالم معنا بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱: بر خلاف ادبیات گذشته که در آن نگاه مثبتی به شهر نسبت به روستا وجود داشت، در شعر معاصر این قضیه بر عکس است و روستاست که در نگاه شاعران جایگاه مثبتی نسبت به شهر دارد. وقتی چشم‌انداز و ملاک‌های سنجش و مقایسه تغییر می‌کند، طبیعی است که نوع برداشت و نتیجه‌ای نیز که حاصل می‌شود، تغییر می‌کند؛ بنابراین تفاوت نوع نگاهی که در ادبیات گذشته و معاصر به شهر و روستا شده، از تغییر چشم‌انداز و ملاک‌ها نشأت گرفته است. همان‌طور که اشاره شد، در آثار ادبی گذشته بیشتر از منظر «تأثیر محیط» به عنوان یکی از مهمترین عامل‌های بنیادی در تکوین فکر و ذهن فرد، نسبت به شهر و روستا اظهار نظر شده است. این در حالی است که شاعران معاصر از دریچه‌ی «ذوق و حس عاطفی» به این دو نگرسته‌اند که مبنای زیبایی‌شناختی دارد. این نوع شاعران که با دید رمانتیکی به شهر و روستا نگاه کرده‌اند، ملاک ارزشگذاری آنها، زیبایی ذاتی و طبیعی و آرامش روحی و فکری بوده است که در روستا وجود دارد، اما شهر فاقد چنین حالات و ویژگی‌هاست. در دوره‌ی معاصر گسترش شهرنشینی علاوه بر این که تأثیرات مخربی بر مناظر طبیعی و ذاتی محیط گذاشته، باعث شده است که انسان نیز از طبیعت و حس و حال واقعی خود دور شود. در چنین فضایی، روح لطیف شاعران جذب محیط ساده و زیبای روستا می‌شود و آنان فضای دلنواز و روح‌پرور آن را می‌ستایند و در مقابل نسبت به مظاهر و پدیده‌های شهری جبهه‌گیری ناخوشایندی خواهند داشت. وقتی سهراب می‌گوید: «رویش هندسه‌ای سیمان، آهن، سنگ؛ سقف بی‌کفتر صدها اتوبوس» (سپهری، ۱۳۸۸: ۲۸۶) نارضایتی و اعتراض خود را به پدیده‌های مصنوعی شهر نشان می‌دهد. قیصر امین‌پور نیز وقتی آفرینش روستا را به خداوند نسبت می‌دهد و آفرینش شهر را به بشر، به آسانی می‌توان درک کرد که شهر و روستا در نگاه شاعران معاصر چه جایگاهی نسبت به هم دارند: «خدا روستا را، بشر شهر را ... ولی شاعران آرمانشهر را آفرینند ...» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۶۲).

۲: در گاتاها مکان‌های اجتماعی در ایران باستان، از پایین به بالا یا از کوچک به بزرگ چنین یاد شده است: ۱- نمانه یا دمانه (Demana) = خانه. ۲- ویس (Vis) = ده یا روستای کنونی. ۳- شوئثر (Soithra) = زند یا بخش. ۴- دخیو (Daxyu) = ایالت، شهر یا کشور (رضی، ۱۳۸۱: ج ۳: ۱۴۹۰).

۳: ذات طبقه‌بندی و رده‌بندی باعث تمایز و جداسازی می‌شود. تمایز و جداسازی هم ارزشگذاری متفاوت را به دنبال دارد؛ در واقع طبقه‌بندی با تمایز و ارزشگذاری، رابطه‌ی لازم و ملزومی دارد.

۴: نگاه ارزشگذارانه‌ی متفاوت به شهر و روستا در تمام جوامع و دوره‌های تاریخی وجود داشته است. در فرهنگ‌هایی چون یونان، روم باستان، مردم اسکانندیناوی و انگلستان مردم بر این باور بودند که در روستا، به طور کل محیط خارج از شهر، دیوان، جادوگران و ارواح خبیثه و شیطانک‌ها زندگی می‌کنند (شکویی، ۱۳۸۲: ۱۳). گمان بر این است که باور به وجود جن‌ها و دیوان در محیط خارج از شهر با باور اسطوره‌ای راجع به راندن آنها به جاهای دوردست بعد از آفرینش انسان مرتبط باشد. طبق روایات دینی — اسطوره‌ای جان‌ها (جن‌ها) نخستین موجودات روی زمین بودند که بعد از آفرینش انسان به مکان‌های دورافتاده و متروک، چون

۳۱۸ پژوهش‌های بین‌رشته‌ای/ادبی، سال دوم، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

جزیره‌های دریاها، رانده شدند (میبدی، ۱۳۷۱: ج ۱: ۱۳۳). شاید علت ترس و وحشت افراد در بیابان‌ها و جاهای سوت و کور، تصور وجود چنین موجوداتی در این مکان‌ها باشد؛ زیرا در گذشته این باور وجود داشت که غولان و جنیان در بیابان‌ها و مکان‌های پرت و خلوت زندگی می‌کنند:

گر بگریزی ز خراجات شهر بارکش غول بیابان شوی

(مولوی، ۱۳۸۶: ۳۶۱)

محیط‌های خارج از شهر نیز در گذشته که نسبت به شهرها خلوت‌تر و دورافتاده‌تر بودند، بیشتر محل گمان و تصور وجود چنین موجوداتی در آنها قرار می‌گرفتند.

۵: در لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل واژه‌ی شهر، این بیت به سعدی نسبت داده شده است؛ اما در هیچ کدام از آثار سعدی این بیت یافت نشد تا مستقیم بدان ارجاع داده شود. به ناچار بیت به خود لغت‌نامه ارجاع داده می‌شود (رک. لغت‌نامه‌ی دهخدا ذیل واژه‌ی شهر).

:۶

عشق که شهر خوشیست این همه اغیار چیست حفظ چنین شهر را برج و بدن واجب است

(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۱: ۲۷۵)

بگفتمش ز رخ توست شهر جان روشن (همان، ج ۶: ۲۷۳)

هر دم خرابی است ز تو شهر عقل را (همان، ج ۶: ۲۲۲)

اگر دل نیستی شهر معظم نکردی شهریاری اندر این دل

(همان، ج ۳: ۱۵۱)

۷: شهر و روستا از دیدگاه‌های گوناگونی مورد نظریه‌پردازی قرار گرفته‌اند. یکی از این نظریه‌ها، گفته‌های کارل مارکس (karl marx) است که از چشم‌انداز تقسیم کار و تولید درباره‌ی شهر و روستا بحث کرده است. او می‌گوید که در طول تاریخ، تقسیم‌بندی بین شهر و روستا از ویژگی‌های بارز تمام جوامع بشری بوده و این تقسیم‌بندی بعد از تقسیم‌بندی مرد و زن به عنوان مهمترین عناصر سازمان اجتماعی در مرتبه‌ی دوم اهمیت قرار دارد (سوندرز، ۱۳۹۲: ۳۹).

:۸

کز سفرها ماه کیخسرو شود بی سفرها ماه کی خسرو شود؟

از سفر بیدق شود فرزین راد وز سفر یابید یوسف صد مراد

(مولوی، ۱۳۸۶: ۳۶۲)

کتاب‌نامه

- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۹)، *مقدمه‌ی ابن خلدون*، ج ۲، ترجمه‌ی پروین گناباد، چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- امین‌پور، قیصر (۱۳۸۰)، *گل‌ها همه آفتابگردانند*، چاپ اول، تهران: مروارید.
- انوری، حسن (۱۳۷۴)، *فرهنگ امثال سخن*، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۹۰)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، چاپ پنجم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۸۱)، *یادداشت‌های گائها*، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۸)، *رمز و داستان‌های رمزی در ادبیات فارسی*، تهران: چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی.
- تاج‌دینی، علی (۱۳۸۸)، *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه‌ی مولان*، چاپ دوم، تهران: سروش.
- ثابت، عبدالرحیم (۱۳۸۷)، «شهر و ده در اندیشه مولوی»، فصلنامه *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسختی*، سال چهارم، شماره ۱۲، صص ۲۹-۳۹.
- لاهیجی، محمدعلی بن ابی طالب (۱۳۷۸)، *دیوان اشعار*، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، چاپ اول، تهران: نشر سایه.
- حیدری، محمود و ام‌البنی خرمیان (۱۳۹۵)، «شهر و روستا در شعر نیما یوشیج و بدر شاکرالسیاب»، *پژوهشنامه ادب غنایی*، سال چهاردهم، شماره ۲۷، صص ۸۵-۱۰۰.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۷۵)، *دیوان اشعار*، به اهتمام جهانگیر منصور، چاپ اول، تهران: نگاه.
- دشت‌بیاضی، مولانا محمدولی (۱۳۸۹)، *دیوان اشعار*، مقدمه، تصحیح و تحشیه مرتضی چرمگی عمرانی، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، *لغت‌نامه*، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۴)، *امثال و حکم*، ج ۲، چاپ هشتم، بی‌جا: سپهر.
- رجبی، فرهاد (۱۳۹۰)، «رویکردهای انسانی به شهر در شعر معاصر عربی و فارسی»، *ادب پژوهی*، شماره پانزدهم، صص ۵۹-۸۲.
- رضی، هاشم (۱۳۷۶)، *وندیاد*، چاپ اول، تهران: فکر روز.

۳۲۰ پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال دوم، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

- رضی، هاشم (۱۳۸۱)، *دانشنامه‌ی ایران باستان*، ج ۳، چاپ اول، تهران: سخن.
- زمانی، کریم (۱۳۷۷)، *شرح جامع مثنوی*، ج ۳، چاپ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- سپهری، سهراب (۱۳۸۸)، *هشت کتاب*، چاپ سوم، تهران: انتشارات طهوری.
- سعدسلمان، مسعود (۱۳۷۴)، *دیوان اشعار*، تصحیح رشید یاسمی، چاپ چهارم، تهران: نگاه.
- سوندرز، پیتر (۱۳۹۲)، *نظریه‌ی اجتماعی و مسئله‌ی شهری*، ترجمه‌ی محمود شارع‌پور، چاپ اول، تهران: انتشارات تیسرا.
- شکوئی، حسین (۱۳۸۲)، *اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا*، ج ۲، چاپ اول، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- صائب، محمدعلی (۱۳۷۳)، *دیوان اشعار*، ج ۱ و ۶، تصحیح محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمدبن ابراهیم (۱۳۸۶ الف)، *مصیبت‌نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمدبن ابراهیم (۱۳۸۶ ب)، *اسرارنامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمدبن ابراهیم (۱۳۷۱)، *دیوان اشعار*، تصحیح تقی تفضلی، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- علایی خرایم، مریم و قدمعلی سرامی (۱۳۹۱)، «روستا و جنبه تمثیلی آن در شعر مولانا»، *دوفصلنامه مولوی‌پژوهی*، سال ششم، شماره ۱۴، صص ۸۰-۱۰۰.
- غزالی، محمد (۱۳۹۴)، *کیمیای سعادت*، با مقدمه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ سوم، تهران: نگاه.
- غزالی، شیخ احمد (۱۳۷۰)، *مجموعه آثار فارسی شیخ احمد غزالی*، به اهتمام احمد مجاهد، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸)، *شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)*، ج ۲، چاپ دوم، تهران: هرمس.
- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۵۷)، *دیوان اشعار*، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا (شعبه‌ی تهران).

۳۲۱ بررسی جایگاه و کارکرد تقابلی دو واژه‌ی «شهر» و «روستا» در ادبیات کلاسیک فارسی، محمدی

قربانی، جواد و رسول عباسی (۱۳۸۶)، «تقابل شهر و روستا در شعر معاصر عرب و فارسی به‌ویژه در آثار بدر شاکر السیاب و قیصر امین‌پور»، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، شماره ۱۵ و ۱۶، صص ۳۰۶-۳۱۷.

کلیم کاشانی، ابوطالب (۱۳۳۶)، دیوان اشعار، مقدمه و تصحیح حسین پرتو بیضایی، چاپ اول، تهران: انتشارات خیام.

گوهرین، سید صادق (۱۳۶۲)، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، ج ۴، چاپ دوم، تهران: زوآر. مک‌اندرو، فرانسیس تی (۱۳۸۷)، روان‌شناسی محیطی، ترجمه‌ی غلامرضا محمودی، چاپ اول، تهران: انتشارات زرباف‌اصل.

مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۶)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، چاپ چهارم، تهران: هرمس. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۶۳)، کلیات شمس، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.

میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱)، کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.

میرعبدالله لواسانی، افشین (۱۳۸۹)، «نگرشی به جادو و جادوگری در مردم‌شناسی»، مجله‌ی گزارش، سال نوزدهم، شماره ۲۱۷، صص ۱۲-۱۵.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۷)، هفت پیکر، تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران: قطره.

همالی جغتائی، بدرالدین (۱۳۶۸)، دیوان اشعار، تصحیح سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سنایی.